

جلو‌های اندیشه

تألیف: سید سیف‌الدین سید موسوی

www.ketab.ir

سید موسوی، سیف‌الدین، ۱۳۰۷.
جلوه‌های اندیشه/تألیف سیف‌الدین سید موسوی. - قزوین: سیف‌الدین
سید موسوی، ۱۳۸۴.
۱۷۸ ص.
ISBN: 964-06-7077-4
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. شعر فارسی - قرن ۱۴، الف. عنوان.
۸ ج ۵۲۷ / پی‌آر ۸۱۰۸ / ۱/۶۲ تا ۸
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران
۱۶۴۷۷ - ۸۴ م.

جلوه‌های اندیشه
نویسنده: سیف‌الدین سید موسوی

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: دریاچه کتاب
چاپخانه: گوهر اندیشه

نوبت اول

نوبت چاپ: بهار ۸۵
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۰۶-۷۰۷۷-۴ ISBN: 964-06-7077-4

نشانی: قزوین - خیابان شهید انصاری (کوروش قدیم) کوچه شعبان کردی بن‌بست جنوبی پلاک ۱۲
تلفن ۲۲۲۵۶۳۴ ۰۲۸۱

گفتار مؤلف

بسمه تعالی - پروردگارا به من شرح صدر عطا فرما و کارهای دین و دنیای مرا بالطف خود اصلاح گردان و لکنت و گرفتگی را از زبان من دور کن تا گفتمار نیک و کردارم نیکو باشد تا تو را بیشتر تسبیح گویم و تو ای پروردگار بر حال این بنده خود دانا و بینایی و رحیم ترین رحم کنندگان هستی و بعد اینجانب سید سیف الدین سید موسوی فرزند سید عیسی سید موسوی به شناسنامه شماره ۳۴۶ در تاریخ ۱۳۰۷/۱/۲ شمسی در سیردان مرکز بخش طارم سفلی متولد شدم پدر اینجانب از اول زندگی مشغول کسب و کار بوده و با کسی مدت دو سال در سیردان مرکز بخش طارم سفلی شریک بوده و قضایی می کردند چون پدرم می دید شریکش نسبت به حلال و حرام چندان اهمیت نمی دهد با او تصفیه حساب نموده و از شرکت با او کنار می کشد و پس از رد کردن وجوهای پولی که از راه قضایی بدست آورده بوده به امور کشاورزی مشغول می شود و چنان پایبند نسبت به حقوق دین بود که مردم او را در سیردان و قراة منطقه طارم سفلی امین شناخته بودند و لذا امانات خود را پیش او می گذاشتند و علاوه بر امانت داری در امور شرعی و تقسیم اموال بین ورثه و رفع گرفتاری های دیگر مردم به او مراجعه می کردند و مختصری در طب و معالجات آشنا بود و مردم جهت معالجه مریض های خود به پدرم مراجعه می کردند و تا آخر عمرش با جدیت و با اشتغال به کارهای کشاورزی عمرش را به پایان رسانید و دعوت حق را لبیک گفت و چشم از جهان فرو بست و من در سن هفت سالگی در دبستان بزرگمهر سیردان تا کلاس ششم ابتدایی خواندم و پس از اخذ گواهی نامه ششم چند سالی به کارهای کشاورزی همراه پدرم مشغول شدم و اتفاقاً در آن سال ها جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد و مردم به سختی گرفتار شدند و از ترس بمب باران در باغ ها شب و روز

خود را می‌گذرانیدند و پس از خاتمه جنگ در سال بعد جهت تحصیل و کسب فیض به شهر زنجان همراه پدرم رفتم و در مدرسه معروف به مدرسه خانم مدت یک سال و چند ماه از دست حزب منحلّه توده آسایش نداشتیم و در محیطی ناامن مشغول بودم و دموکرات‌ها قسمتی از کشور را اشغال کرده و حکومت دموکرات تشکیل دادند و رئیس این وحشی‌های پیشه‌وری و معاونش غلام یحیی بود و برای خودشان اسکناس چاپ و اسکناس دولت مرکزی را تحریم کرده بودند و لذا سیردان که مرکز بخش طارم سفلی بود به تصرف آنها در آمد و عموهای ما را با جمعی دیگر دستگیر نموده و در زنجان محبوس کردند و من با دو نفر دیگر غذا و لباس به زندان می‌بردیم و لذا در اثر فشار به سختی مریض شدم و در منزل سیدابوطالب ناطق‌پور بستری شدم یک ماه مریض بودم خلاصه یک سال و چند ماه همه‌اش رنج بود و مهنت و اینجانب گرفتاری‌های آن را به نظم کشیده و در کتاب اشعارم به نام جلوه‌های اندیشه درج شده است و پس از سپری شدن حکومت دموکرات و فرار پیشه‌وری و غلام یحیی به شهر مقدس قم جهت ادامه تحصیل رفتم و مدت دو سال از محضر اساتید عظام کسب فیض می‌کردم و ادبیات عربی و علوم منطق و فقه و اصول را کسب و در درس خارج آیه‌الله بروجردی و آیه‌الله حجت کوه‌کمری کسب فیض می‌کردم و در شهر یور شمسی در کنکور دانشکده علوم معقول و منقول که فعلاً به نام دانشکده الهیات است شرکت کردم و از چهارصد نفر شرکت‌کننده هشتاد نفر قبول شدند و من نفر سوم بودم و جایزه هم گرفتم در مدرسه سپهسالار که فعلاً به نام مدرسه عالی شهید مطهری می‌باشد حجره داشتم و با شهید عالیقدر دکتر سیدمحمد بهشتی و دکتر مفتّح و آیه‌الله کاشانی و آیه‌الله طالقانی و دکتر باهنر که همگی با هم بودن آشنا شدم و در فعالیت‌های دینی و سیاسی با مرحوم آیه‌الله کاشانی همکاری نزدیک داشتم و مرحوم آیه‌الله کاشانی رهبریت سیاسی و مذهبی روحانیت را عهده‌دار بودند و در مبارزه با طاغوت در قسمت تبلیغاتی فدائیان اسلام با مرحوم نواب صفوی و مرحوم واحدی همکاری نزدیک داشتیم و در سال اوّل و دوّم دانشکده با نمره بالا قبول شدم و با کارنامه سال سوم دانشکده که فعلاً هم دارم در سال سوّم مشغول تحصیل شدم و یک سال به دریافت مدرک لیسانس مانده بود جریان بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ پیش آمد و در اثر خودمحموری و عدم اطاعت محمد مصدق از مرحوم کاشانی نتیجه این شد که زاهدی که در خانه مصطفی‌خان مقدّم مخفی شده بود در هشت مرداد سال ۱۳۳۲ کودتا کرد و شاه به ایران بازگشت و آمریکا بار دیگر سلطه خود را در ایران گسترش داد و با کودتای زاهدی هم مصدق نابود شد و مبارزه ما به رهبری آیه‌الله کاشانی کان‌لم‌یکن ماند و هم تحصیل من ناقص ماند زیرا نوکران اجنبی در تعقیب من و دیگر روحانیون

بودند و پس از سه ماه مخفی در منازل فامیل در تهران مجبور به فرار شدم و به سیردان محل خودمان برگشتم تا این که پس از چند سال خانه نشینی در اول سال ۱۳۳۷ به عنوان معلم روزمزد مشغول تدریس در دبستان شدم و چند سال بعد طاغوت در ۱۳۴۲ لوایح شش گانه که دیکته شده جان کنده رئیس جمهور آمریکا بود تصویب شد و توسط دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی وقت به مرحله اجرا رسید گرچه رهبر کبیر انقلاب امام خمینی از سال ها پیش مبارزه با شاه را شروع کرده بودند آشکارا پرچم ولایت فقیه را بدست گرفتند و مردم قیام کردند و طاغوت به وحشت افتاد و رهبر ما محبوس گردید و شاه به مبلغ یک میلیون تومان توسط نصیری رئیس ساواک برای امام به زندان فرستاد امام فرمود برای چه شاه این مبلغ را به من می دهد نصیری گفته بود که شما ساکت باشید امام فرموده بود من ده روز دیگر ده میلیون تومان به شاه می دهم از ایران بیرون برو نصیری گفته بود که شما پول ندارید امام فرموده بود من یک اعلامیه صادر می کنم که هر کس مرا دوست دارد هر نفر یک تومان فقط بدهد سپس خود شاه به زندان رفته بود و گفته بود آقای بروجردی با من مخالفت نمی کرد شما چرا با من مخالفت می کنی امام فرموده بود آقای بروجردی حسنی است ولی من حسینم و بالاخره مردم زندانی شدن امام را فهمیدند همگی کفن پوشیدند و فریاد مرگ بر شاه برآوردند و بدست شاه خائن در پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ مردم بی گناه را به رگبار بستند و هزاران نفر کفن سرخ پوشیدند و رهبر عزیز از زندان آزاد شدند تا این که قانون کاپیتولاسیون در مجلس فرمایشی تصویب شد و آن اگر یک آمریکایی یک شخصیت ایران را زیر ماشین بکشد دولت ایران حق ندارد او را محاکمه کند ولی اگر یک شخصیت ایرانی یک سگ آمریکایی را زیر ماشین بکشد باید محاکمه و مجازات شود پس از تصویب این قانون امام امت آن سخنرانی کوبنده خود را در مدرسه فیضیه قم ایراد کردند و دیگر طاغوت طاقت نیاورد و لذا در شب سیزدهم آبان ماه سال ۱۳۳۴ نصف شب طاغوت به منزل امام در قم ریخته و امام را مظلومانه دستگیر و به ترکیه تبعید کردند و امام در تبعید رساله (تحریرالوسیله) را تصنیف نمودند که بعداً به فارسی ترجمه شده و در دسترس مردم قرار گرفت بالاخره پس از تبعید امام گزارشگران در شهر و روستا ریختند و کسی جرئت اظهار نظر نداشت حتی انسان نمی توانست به زن و بچه خود اعتماد نماید زیرا خیال می کرد که ساواک به خانه او هم نفوذ کرده است به هر حال زندگی من در آن سال ها به مرگ تدریجی شبیه تر بود تا زندگی زیرا از هر طرف در فشار بودم زیرا از یک طرف فقر و قرض زیاد مرا فلج کرده بود و لذا برای ادامه زندگی برای مردم و من سخت شد و ناچار در مهرماه سال ۱۳۵۱ به قزوین مهاجرت کردم و خانه ای را که با خون جگر ساخته بودم فروخته و با یازده سرعائلة در شهرستان قزوین ساکن شدم و از فقر مالی

رنج می‌بردم پس از مهاجرت به قزوین در مجالس دینی که به شدت کنترل می‌شد شرکت می‌کردم خوشبختانه مردم و روحانیت با هم بر ضد شاه متحد بودند تا این‌که یکی از روحانیون بزرگ قزوین به نام سیدعباس ابوترابی دستگیر و زندانی شد و مردم در یکی از شب‌های اهیاء در سال ۱۳۵۷ در مسجدالنبی متحصن شدیم و روحانی عزیز از زندان آزاد شد و بعداً در نمازهای وحدت شرکت می‌کردیم و من در یک شب ماه رمضان بالای منبر گفتم طاغوت خیال کرده با دستگیری روحانیون می‌تواند صدای حق‌طلبی ملت را خاموش کند زیرا مثل روحانیون گل پیچک است که اگر یک شاخه از آن قطع شود ده شاخه دیگر از کنار آن می‌روید از منبر پایین آمدم چند نفر از جوانان اطراف مرا گرفتند و مرا از در دیگر مسجد بیرون بردند مبادا مأمورین ساواک مرا دستگیر نمایند و مرا به خانه‌ام رساندند تا این‌که در راهپیمایی تاسوعا و عاشورا در ۱۳۵۷ در مقابل منبع آب قزوین مأمورین مرا شناخته و کاملاً کتک‌کاری نمودند و اگر جوان‌ها نبودند مرا می‌کشتند و در اثر همان کتک‌کاری چندروز مریض شدم و نتوانستم از خانه بیرون بیایم و رفقابه عیادت من می‌آمدند و پس از بهبودی در امور سیاسی و نماز وحدت و راهپیمایی شرکت می‌کردم تا این‌که روز ۲۶ دی ماه شاه از ایران فرار کرد و بختیار آخرین نوکر طاغوت مانع مراجعت امام به ایران شد و امام امت با استقامت و رشادت ملت (مردم) در ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و مورد پیشواز پرشکوه ملت ایران قرار گرفت و در ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ انقلاب به پیروزی رسید و امام امت حکومت جمهوری اسلامی ایران را به تمام جهانیان اعلام فرمودند و من تا زنده‌ام در راه تداوم انقلاب اسلامی شرکت خواهم داشت و از خداوند تبارک و تعالی توفیق بیشتر را دارم (سرباز کوچک حضرت بقیةالله عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف سیدسیف‌الدین سید موسوی).